

هری پاتر

و فرزند نفرین شده

بخش اول و دوم

نمایشنامه



کتابسرای تندیس

Rowling, J.k

رولینگ، جی.کی

هری پاتر و فرزند نفرین شده: بخش اول و دوم نمایشنامه / بر اساس داستانی به قلم

جی.کی.رولینگ جان تیفانی و جک ثورن، نمایشنامه‌ای از جک ثورن، ترجمه‌ی ویدا اسلامی

978-600-182-294-0

تهران: کتابسرای تندیس ۱۳۹۶

عنوان اصلی:

Harry Potter and the cursed child parts one and two: the official script book of the original west end production

داستان‌های کودکان (انگلیسی) - قرن ۲۰

Children's stories, English - 20 th century

Tiffany, John

تیفانی، جان ۱۳۷۱

Thorne, Jack

ثورن، جک

اسلامیه، ویدا - مترجم

PZ ۷ / ر ۹۵ هـ ۴۵۵ ۱۳۹۶ خ

(ج) ۸۲۳/۹۱۴

۴۸۴۰۴۵۹





کتابسرای تندیس

فروشگاه: تهران، خیابان ولی عصر نرسیده به استاد مطهری شماره ۱۹۷۷
دفتر: تهران، خیابان ولی عصر نرسیده به استاد مطهری کوچه حسینی راد پلاک ۱۰ واحد ۲
فروشگاه: ۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۸۸۸۳۸۷۰ دفتر و مرکز: ۸۸۹۱۳۰۲۸ - ۸۸۹۱۳۰۸۱
Telegram: telegram.me/tandisbook Instagram: ketabsaraye_tandis
E-mail: info@ketabsarayetandis.com WWW.ketabsarayetandis.com

هری پاتر و فرزند نفرین شده

بخش اول و دوم: پیشگام

نویسندگان: جی. کی. رولینگ، جان میچانی، جک ثورن

مترجم: ویدا اسلامی

صفحه آرا: اکرم سرساخ

چاپ اول (ویراست دوم): تابستان ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۸۲ - ۲۹۴ - ۰

ISBN: 978 - 600 - 182-294-0

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد

فهرست

دفتگو در با.ه‌ی خوانش نمایشنامه / ۱۵

بخش اول / ۲۰

پرده‌ی اول / ۲۲

پرده‌ی دوم / ۱۱۵

بخش دوم / ۱۱۹

پرده‌ی سوم / ۲۰۱

پرده‌ی چهارم / ۲۸۵

شجره‌نامه هری پاتر / ۳۵۵

هری پاتر: رویدادنگاری / ۳۵۷

درباره‌ی تولید اثر / ۳۶۳

زندگینامه‌ی عوامل اصلی داستان / ۳۷۷

سپاسگزاری / ۳۸۴

فصل دوم درباره‌ی خوانش نمایشنامه

بین جان تیفانی، کارگردان، و استیو ثرن، نمایشنامه‌نویس

جک: اولین نمایشنامه‌یی که خواندم جریف و کت جادویی رنگارنگ شگفت‌انگیز بود. دبستان می‌رفتم و خیلی هیجان‌زده شده بودم. درست یادم نیست ولی به گمانم با دقت آن را خواندم و دنبال دیالوگ‌ها و خودم گشتم. بله، بچه‌ی تخیس و مزخرفی بودم و بله، قرار بود نقش بازی کنم. نمایشنامه‌ی بعدی که خواندم شمشیر نقره‌یی، اقتباسی نمایشی از آن کلاسیک ایان سریلی^۱ بود. این بار قرار نبود نقش اول را بازی کنم — و با هم نقش «پسر سوم» یا چنین نقشی را بازی کردم. می‌خواستم نقش ادک بالیکی را بازی کنم. حاضر بودم هر کاری بکنم که نقش ادک را بازی کنم اما متأسفانه آن زمان در حرفه‌ی بازیگری در پایین‌ترین نقطه‌ی ممکن بودم و نه سال بیش‌تر نداشتم.

جان: اولین نمایشنامه‌یی که من خواندم، *الیور*! بود و نه ساله بودم (حتی در آن سن کم، کمابیش می‌دانستم علامت تعجب نشانه‌ی نمایش موزیکال است — الیور است... با کلی ترانه!). قرار بود در نمایش سال ۱۹۸۱ انجمن اپرای غیر حرفه‌یی هادرزفیلد، نقش یتیم نامدار را بازی کنم. یادم نمی‌آید برای تغییر لهجه‌ام تلاشی کرده باشم، بنابراین تولید ما احتمالاً بازسازی عجیبی از اثر اصلی دیکنز بوده که در آن مادر الیور در زمان زایمانش به کارگاهی در غرب یوکشایر راه یافته بوده است. من هم مثل تو، از اول تا آخر نمایشنامه را خواندم که نقش‌های خودم را پیدا کنم. یادم می‌آید که به‌طور ویژه‌یی رفتم و مازیک شبنمایی خریدم تا بتوانم در نمایشنامه‌ام دیالوگ‌های الیور را مشخص کنم، درست همان‌طور که همبازی‌هایم این کار را می‌کردند. بدیهی است که خیال می‌کردم با این کار بازگر کارکشته‌یی به حساب می‌آیم. بعدها «ناقلا»^۱ تذکر داد که علاوه بر هایدیت کردن دیالوگ‌هایم، باید همه را از حفظ هم بکنم. به این ترتیب بود که در نمایشنامه‌خوانی من شروع شد.

جک: ای کاش نمایش الیور را دیده بودم. و همچنین دیالوگ‌های هایلایت شده‌ات را. همیشه دفتر یادداشت‌های تهنویدی تر و تمیز کارگردانی‌ات را تحسین می‌کردم. نمایشنامه‌های من لبه‌ی ورق‌هاشان لوله شده، همه جاشان پر از نوشته‌های ناخواناست و لکه‌هایی از استفراغ بچه رویشان خودنمایی می‌کند — و همیشه همین‌طور بوده‌اند (البته استفراغ بچه نباید است).

حالا به نظرت نمایشنامه را چه طور باید خواند؟ به طوری می‌توان خواند؟ وقتی می‌کوشیدم دستور کارهای صحنه را برای چاپ و انتشار بنویسم — در آن چند هفته‌ی درهم‌برهم آخر، پیش از آغاز نمایش — درباره‌ی این جور مسائل خیلی نگران بودم. یادم است در تمرین‌ها خیلی از تکه‌های نمایشنامه را حذف کردیم چون بازیگرها بدون هیچ زحمتی، با یک نگاه، با هم ارتباط برقرار می‌کردند و برای همین به دیالوگ‌هایی که نوشته بودم، نیازی نبود. این نسخه

۱. لقب جک داو کینز، یکی از شخصیت‌های رمان الیور نویستم.

برای گروه خاصی از بازیگرها تهیه شد اما بقیه هم نیاز دارند در نقش‌شان جا بیفتند. هم خواننده می‌خواهد شخصیت‌ها را مجسم کند، هم کارگردان. وقتی برای اولین بار نمایشنامه‌یی را می‌خوانی، در آن دنبال چه می‌گردی؟

جان: برای هر کارگردانی، اولین بار خواندن نمایشنامه خیلی ارزشمند است. او را در نزدیک‌ترین فاصله با اولین تماشاگران نمایشنامه قرار می‌دهد. خواندن نمایشنامه‌ی نهایی باید امکان دسترسی به داستان، شخصیت‌ها و زمینه‌های کتب شهودی نویسنده را فراهم کند. نمایشنامه می‌تواند ما را بخنداند و بگریاند. می‌تواند ما را در شادی داستان شریک کند و همچنین وادارد برای درد و رنج شخصیت‌ها، غم عمیقی را احساس کنیم. نمایشنامه‌ی اولیه به تدریج تبدیل به نمایش تجربه‌ی تمام و کمالی می‌شود که می‌توان تماشاگر را در آن شریک کرد.

در مقام نویسنده‌ی نمایشنامه، به مقدار از این تجربه‌ی تمام و کمال را هنگام نوشتن نمایشنامه مجسم می‌کنی؟ آهانگام تایپ، دیالوگ شخصیت‌ها را بلند می‌گویی؟

جک: من کار بدتری می‌کنم. ادای باز درها را درمی‌آورم، و وقتی در ساندویچ‌فروشی یا کافی‌شاپ معروفی باشی، با این کار، نگاه‌های عجیبی را به خود جلب می‌کنی. زمانی به خود می‌آیم که مثل شخصیت به خود می‌پیچم و با اشاره‌ی سر و دست، جمله‌های آن‌ها را بر زبان می‌آورم. همین این‌ها خیلی خجالت‌آور می‌شود.

چیزی که شاید جالب‌ترین بخش روند نوشتن این نمایشنامه در این است که بیش‌ترین زمان را در کنار بازیگرها گذراندم - تجربه‌یی که هرگز پیش از آن نداشتیم. در طول هفته‌های آموزش و بعد از آن، در هفته‌های تمرین نمایش، همه با هم، مدت‌های مدیدی در کنار هم بودیم، از گروه طراحی گرفته تا گروه‌های نور و صدا. گمان نمی‌کنم هیچ کدام مان پیش از این، چنین چیزی را تجربه کرده باشیم - به گمانم در کل، حدود هشت ماه طول کشید. شاید بررسی این چه تأثیری در خلق اثر داشت. مطمئنم که باعث شد کار خیلی بهتر

شود اما علاوه بر این، به نظرت به گونه‌یی حال و هوای کارمان را تغییر نداده است؟

جان: من عاشق اینم که تو را در کافه‌ها مجسم کنم که جویده جویده حرف شخصیت‌های نمایشنامه‌ات را تکرار می‌کنی و اداشان را درمی‌آوری! فکر کنم خیلی‌ها بخواهند تو را در این حال ببینند، جک. سبک نمایشی تک و منحصر به فردی می‌شود. می‌توانیم در توری جهانی آن را به نمایش بگذاریم. می‌دانم که خودم و بازیگرهای فرزند نفرین شده در ردیف اول تماشاگرها خواهیم بود. غیر از این است؟ خوب، بگذریم... به نظر من هم زمان قابل توجهی که هنگام آموزش و تمرین با هم گذرانیم تأثیر مثبتی بر نتیجه‌ی کارمان گذاشت. کل روند کار، هنوز خیلی زنده، بویا و روشن به نظر می‌رسد. از اولین جلسات داستانی‌مان با جو در سال ۲۰۱۱ گرفته تا تماشاگران اولین نمایش در سال ۲۰۱۶، عده‌ی زیادی از بازیگرها، مگرها، هنرمندها، تولیدکننده‌ها و اعضای گروه‌های فنی تولید، خود را وقف تولید این نمایش کرده‌اند. این دلیل اصلی اشتیاق و علاقه‌ی زیاد برای آوردن نام‌شان به فضا می‌باشد. دست انتشار، بوده است. و فقط برای همین است که انتشار فیلمنامه‌ی دروازه‌یی برای تجربه‌ی کامل تماشای این نمایش در تئاتر باشد.

حالا تو در مقام نویسنده‌ی فیلمنامه، این واریان در ذهن خوانندگانی که هنوز نتوانسته‌اند نمایش را ببینند، چه اتفاقی بیفتد؟

جک: به نظرم جواب دادن به این سؤال سخت است. در روز پیش از افتتاح نمایش، در تویییتی نوشتم: «خیلی دوست دارم که مردم این نمایش را ببینند، دیدنش بهتر از خواندنش است — نمایشنامه مثل دفتر نت موزیکال است، باید نواخته شود و در ضمن گروه نمایشی داریم به درخشانی بیانسه.» بنابراین شاید جواب همین باشد: که مردم بیانسه‌های دنیای نمایش را مجسم می‌کنند — غول‌های احساس و عاطفه را — که با ظرافت و زیبایی‌شان جمله‌ها را از جلوه

می‌اندازند (زیرا این واقعیت است؛ گروه نمایش ما خارق‌العاده‌اند) — و صحنه‌آرایی و حرکت و لباس و نور و ویدیو و صدا مان نیز بی‌نظیر است.

شاید هم امیدوار باشم که آن را همان‌طور که خودم نوشتم، بخوانند — یک طرفم جو بود و تو، جان، هم در سمت دیگرم — و نهایت تلاشم را می‌کردم در تک‌تک سطرها، همه‌ی حقایق عاطفی و صمیمیت آمیخته با کتاب‌ها، هر، پاتر را بیان کنم. البته سخت‌ترین بخش کار، گنجاندن مفاهیم بین سطرهاست، مثل نگاه‌هایی که احساس را منتقل می‌کنند، و همچنین امکان‌پذیری تفسیر تک‌گویی درونی در نمایشنامه. در نثر، می‌توانی احساس شخص را با یسی، ما در نمایش، بازیگرها می‌توانند تک‌گویی درونی را در چهره‌هاشان بنمایانند. لایو بر آن، دنیایی از ابزار جادویی در صحنه است که من قادر به توضیح‌شان نیستم. ریرا تماشای نمایش را لوٹ می‌کند و جیمی هریسون (مسئول خطای دید و جادو را از حلقه‌ی جادو بیرون می‌اندازد! مگر مردم نمی‌توانند آن را در ذهن‌شان به نمایش درآورند؟ نمی‌توانند به دیوانگی من باشند که در کافه می‌نشینم و همه‌ی نقش‌ها را بازی می‌کنم؟ به نظر تو مردم چه طور باید آن را بخوانند؟

جان: همان‌طور که گفתי، در نثر می‌توان چگونگی احساس شخص را در تک‌گویی درونی بیان کرد و جزئیات بصری را با توصیف‌های غنی ارائه داد، در حالی که ما بازیگرها و همکارهای مبتکری داریم و دست به دست هم می‌دهیم تا این عناصر را به‌طور زنده روی صحنه بیاوریم. حتی در این صورت هم، اغلب تکیه‌مان به تخیل اشتراکی تماشاگر است تا به لحظه‌ی خاص به نظر رسیدن کامل خلق روایت برسیم. این یکی از دلایلی است که من را چنین شیفته‌ی تئاتر کرده است؛ فیلم تصویرسازی کامپیوتری دارد اما ما تخیل تماشاگر را داریم. و هر دو بی‌نهایت قدرتمندند.

به نظرم نکته‌ی شگفت‌انگیزی در موضوع به اجرا در آمدن نقش‌ها در ذهن خواننده‌ها وجود دارد. یا با همراهی همسرشان در اتاق خواب. شاید ارتباطی بین این و تخیل تماشاگران حاضر در سالن نمایش وجود داشته باشد. ما نهایت

۲۰ / هری پاتر و فرزند نفرین شده (ویراست دوم)

تلاشمان را می‌کنیم که هر که می‌خواهد نمایش ما از هری پاتر و فرزند نفرین‌شده را ببیند، بتواند، چه در پالاس تیاتر لندن، چه در نمایش‌های جدیدی در جاهای دیگر. در این بین، نمایش‌های بی‌شماری که با درک نمایش تو، در ذهن خوانندگان ما به اجرا در می‌آیند، بی‌نهایت من را هیجان‌زده می‌کند.

www.ketab.ir